



هاشم رجب‌زاده
دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا- ژاپن

مسلمان شدن امپراتور ژاپن

روزنامه ندای وطن در شماره ۳۸ خود به تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ هجری) اسلام آوردن امپراتوری ژاپن را مژده داده و در خبری با عنوان «عالم اسلامیت را بشارت» نوشته است: «رفقا می‌گفتند در روزنامه ملک و ملت که بزبان انگلیسی است که در کلکته در اداره حبل‌المتین بطبع می‌رسد نوشته شده که اعلیحضرت میکادو بعد از آنکه مدت‌ها در مقام تحقیق و تفتیش از مذاهب متداوله عالم برآمد و علمای هر مذهب را حاضر نموده، اصول و فروع هر مذهبی را مطرح مذاقه قرار دادند و دین مقدس اسلامرا اجمع و انفع از تمام ادیان شناختند. یکمرتبه شخص پادشاه با هیئت وزرا در بیست و ششم ماه گذشته که تقریباً یکماه پیش باشد رسماً آئین پاک و دین مقدس اسلام را پذیرفتند و بشفرف قبول اسلامیت مشرف شدند و معلوم است اگر این خبر مقرون بصدق و صواب باشد یکمرتبه ضعف اسلام و مسلمین مبدل بقوت خواهد شد و آثار گفته حکیم دانشمند ملاعبدالرحیم طالب‌اف که در مسائل الحیات خیر داده که همین قسم [که] اروپائی غالب و آسیائی مغلوب و مسیحی فاتح و مسلمان منکوب است، بیاید روزیکه اسلام غالب و سایر ادیان مغلوب شوند، ظاهر و مقدماتش فراهم شده و سلسله مسلمین با اتحاد مذهبی و آسیائی با توافق مشرب شرق و غرب عالمرا فراگیرند...»

سالهای مقارن این خبر مصادف است با گرمی بازار مشروطه در ایران و توجه میهن دوستان و تجدد خواهان به ژاپن در مشرق زمین که با شکست دادن دولت روس خود را قهرمان ملل آسیا ساخته و نور امیدی در دل این مردم بلادیده از استعمار روس و انگلیس پیدا آورده بود. ایرانیان که به دیدن ایستادگی و پیروزی ژاپن در برابر قدرتهای بزرگ جهان آنروز جرات و نیرویی برای جنبش مشروطه خواهی یافته بودند، به پندار پیروز شدن خود در ایجاد اساس حکومت ملی اعتماد به نفسی احساس می‌کردند و خود را یک سروگردن از دیگر ملل آسیا برتر می‌دیدند. در همان شماره ندای وطن می‌خوانیم: «در قرون ماضیه شهادت تاریخ ممالک آسیا دارالملک عالم و ایران در میان آسیا مرکز تمدن... بوده است و همیشه در ممالک عالم تمدن و وضع زندگانی را از اهالی ایران اخذ و تقلید می‌کرده‌اند... فقط جزایر ژاپون بواسطه طلوع شمس طالع وجود سعادت نمود اعلیحضرت میکادو (امپراتور میجی که در سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۲ فرمانروایی داشت) چند سالی پیش افتاده‌اند؛ والا در

اساس کلیه اختلافی واقع نشده و نخواهد شد، چنانکه در این مدت کم که دولت ایران از دائره وحشت خارج و بحوزه تمدن و تربیت داخل شده است در ممالک آسیا عموماً و هندوستان خصوصاً ولوله عجیبی انداخته... و چنان در مزاج آنها انقلاب حاصل شده که اهالی سنجاب و بنگال در نهایت جد مجلس مقننه و آزادی تا مه از دولت انگلیس مطالبه می نمایند...»

ظاهراً به همین شیوه جانبداری از استقلال ممالک آسیایی است که همان روزنامه چند هفته بعد در شماره ۴۹ خود که تاریخ ۶ اوت ۱۹۰۷ را دارد، به دولت ژاپن برای سیاست سلطه اش بر سرزمین کره تاخته و ایرانیان را هشدار داده است که از حوادث زمانه پند بگیرند: «البته همه می دانند که نزاع دولت روس با ژاپون برای تصرف ممالک وسیع کره بود... کره را ژاپون باسم استقلال حمایت کرد و راضی نشد سلطنت کره بهم بخورد و بعد از آنکه کاملاً او را از چنگال دولت روس مستخلص نمود خودش بخيال بلعیدن او افتاد «چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی...»»

«برادران عزیز وطنی خود را متذکر می شویم که میزان حمایت دول مقتدره را کاملاً در نظر داشته باشند که بجه دلیل باسم انسانیت این همه خدمت بدول خفیه می نمایند... و تا عبرت دیگران نشده اند. از دیگران عبرت بگیرند و این نکته را هم تلفت باشند که در شریعت مملکت گیری اروپائی و آسیائی فرق ندارند. دولت ژاپون که رب النوع رحم و مروت و مجسمه انسانیت و فتوت می شمردند [ش] و روزنامه مقدس جبل المتین ما را بتوسل بان دریای کرامت نصیحت می نمود عاقبت حمایتش این شد که شنیدید و فتوتش همان که دیدید، گر تو نمی پسندی تغییر ده فضا را.»

ندای وطن و مدیر آن

در معرفی روزنامه ندای وطن، ادوارد براون چنین نوشته است: «روزنامه هفتگی، بعدها دوهفتگی و بالاخره ماهانه، چاپ تهران در سال ۱۳۲۴ هجری قمری مطابق با ۷-۱۹۰۶ میلادی بمدیریت مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامه های کشکول و محاکمات... رابینو... اولین تاریخ انتشار آنرا یازدهم ذوالقعدة سال ۱۳۲۴ قمری بیان می کند که مطابق است با بیست و هفتم دسامبر ۱۹۰۶...»^۱

نویسندگان تاریخ مطبوعات و تحولات دوره مشروطه درباره ندای وطن نظرهای موافق و مخالف داده اند، استاد محیط طباطبائی می نویسد: «روزنامه ندای وطن که [امتياز آن] به اسم مجدالاسلام کرمانی ناشر روزنامه ادب صادر گردید و در ذی القعدة ۱۳۲۴ شماره اول آن انتشار یافت»^۲ و می افزاید: «روزنامه های تمدن و ندای وطن و صبح صادق و جبل المتین طهران که در تعقیب اجازه انتشار [روزنامه] مجلس به توالی کسب اجازه انتشار کردند، در حدود مقتضات روز و درجه آمادگی مردم چهره روزنامه های سیاسی صدور مشروطه را یافتند. چهار دستارند تربیت شده مدرسه دینی قدیم و یک کلاهی پرورده مکتب استیفا و خدمات دیوانی، پنج روزنامه اساسی سیاسی روز را در ایران صدر مشروطه تاسیس کردند. اینان سید محمدصادق و مجدالاسلام و سید حسن کاشانی و مدیرالشریعه هرندی یا مدیرالممالک و مؤیدالممالک بودند.»

«مقالات سیاسی این جراید در پیرامون اوضاع جاری ناسامان و روابط دولت با مجلس و مشکلات اقتصادی مملکت و تشویق مردم به اتحاد و اتفاق در برابر ظلم و استبداد و شرکت بیشتر در تعهد و وظایف ملی... دور می زد...»^۳ جالب است که همین مآخذ در مبغی پیشتر مدیر ندای وطن را به دودوزه بازی متهم کرده است: «... در میان جراید کمتر روزنامه ای یافت می شد مانند اقیانوس طهران که عبدالرحیم الهی مدیرش به گناه همکاری با محمدعلیشاه و دستگاه مساعد او به زندان افتد. از این میان تنها مجدالاسلام کرمانی مدیر سه روزنامه ندای وطن و کشکول و محاکمات که از روزنامه های معروف صدر مشروطه بودند طوری دودوزه بازی می کرد که روزنامه او بعد از تعطیل عمومی جراید

و قتل و توقیف و فرار برخی از مدیران آنها، مانند اقیانوس، اجازه انتشار مجدد یافت، اما بنا به مصلحت بعد از نشر دو سه شماره دوباره تعطیل شد.^۴

کسروی هم درباره مجدالاسلام مدیر ندای وطن نوشته است: «نویسنده ندای وطن مجدالاسلام کرمانی بود... این مرد بدنام می بود و سپس بدنامتر گردید و از روزنامه اش هم، با همه آراستگی بیرون آن، پیداست که جز برای نان خوردن نوشته نمی شده...»^۵

مؤیدالاسلامی امپراتور آلمان

در همان سالهای جنگ جهانی اول هم که آزاداندیشان و میهن دوستان ایرانی به پیروزی آلمان امید بسته بودند تا مگر قدرت استعماری روس و انگلیس را درهم بکشند، تب آلماندوستی چنان بالا گرفته بود که شماری از آنان امپراتور آلمان را مسلمان و از قبیله و ملت خود می خواندند.

نویسنده «از صبا تا نیما» که فصلی از کتاب خود را به آلماندوستی، در اشعار فارسی اختصاص داده است، می نویسد: «در جریان جنگ بین الملل اول روشنفکران ایران که پیش از آغاز جنگ هم برای همکاری با آلمان در تکاپو بودند دست به تبلیغات دامنه داری به سود آلمان زدند و این تبلیغات پر شور به دست عمال سیاسی آلمان که می خواستند از طرز فکر میهن پرستانه بورژوازی ایران استفاده کنند، به طرق عذیده حمایت و تقویت می شد.

احساسات آلماندوستی در شعر و ادبیات ایران نیز انعکاس یافت. در رأس این جریان شاعر بزرگ و زبردست، ادیب پیشاوری، قرار داشت.»^۶

آقاجبفی قوچانی در گزارش شیرین و خواندنی زندگی خود در شرح جنگ بین الملل اول می نویسد: «در روزنامه دیدم تفنگی از شخصی صربی صدا کرده و لیمهد اطریش کشته شده... فوراً اطریش اعلان جنگ با دولت صرب داد؛ روس گفت تو خر کجا هستی، اعلان جنگ با نمسه داد؛ آلمان گفت تو چکاره [ای] سنی گردن کلفت بی غیرت، اعلان جنگ با روس داد؛ فرانسه نیز اعلان جنگ با آلمان داد. آلمان گفت تو هم بالای روس پدر ترا هم درمی آورم، انگلیس گفت دهنت می چاید که پدر فرانسه را دربیآوری... و من یقین دارم که روس تا سه ماه دیگر مضمحل خواهد شد...» «آمدم میان صحن نزد بعضی از همسلکان نشستم، گفتم این چه آتشی است که روشن شده است در اروپا، گفتند حضرت حجة دید اگر مرحوم آخوند با روس دست بگریبان شود ولو بالاخره مسلمین غالب شوند، لکن تلفات زیادی خواهند داد. لذا آتش آخوند خاموش شد و با این فشننگ صربی آتشی برای روس برافروخته بتوسط حاج ویلهلم (ویلهم دوم، امپراتور آلمان از ۱۸۸۸ تا ۱۹۱۸) را قوت و نصرت بدهد.

«ای قربان حضرت حجة که تدبیری نموده الان زهر طرف که شود کشته سوداسلام است، و الا ما آخوندها چه از دستان می آید که با روس منحوس حالا در بلندی نجف ما تماشاگر می شویم. فتوحات آلمان که بما می رسد هم نان بود هم آب هم همه چیز، هرچه راه نان و آب و اجناس خارجه مسدودتر می شد و بر آقابان طلاب سخت تر می شد غذای روحی من فقط اخبار فتوحات آلمان و مغلوبیت روس بود و سرور و انبساط من روز بروز افزودتر می گردید.»^۷

هم او باز می نویسد: «چون آلمان با هفت دولت طرف شده و می جنگید علاوه بر کوچکها نظیر صرب و بلژیک و غیره، بعید می نمود غالب شدن او بروس، چو [ن] می گفتند آلمان دوازده میلیون عساکر در زیر اسلحه دارد و لکن بقیه قریب چهل میلیون بر ضد او مسلح شده اند. از این جهت دعای او بر طلاب لازم شده بود و اسم او را حاج ویلهلم مؤیدالاسلام گذارده بودند و از فتوحات او خصوصاً بر روس خوشحال و مسرور می شدند، خصوصاً من که یادم از بود و نبود غذا نمی آمد، بهمان

سورهای روحانی قناعت داشتم».^۸

اودر جای دیگر نیز از لقب مؤیدالاسلامی که طلاب علوم دینی به وی بهللم دوم داده بودند یاد کرده است: «آلمانها را اگر چه طلاب نجف لقب مؤیدالاسلامی داده بودند بواسطه طرفیت با روس منحوس لکن از جهة دیگر بحيله و دسایس عثمانی احمق را پس از ده ماه از جنگ داخل جنگ نمودند و خانه اش را سوختند».^۹ مسلمان شدن یا مسلمان کردن بزرگان و رهبران دنیای غیرمسلمان زمینیه و مایه لطیفه سازی و نکته پردازی رجال و نویسندگان صاحب ذوق هم بوده است. در خاطرات جلال عبده می خوانیم: «محمد ساعد که پس از چندمین بار نخست وزیری به سمت سفیر ایران در واتیکان تعیین گردیده بود. وی که مرد خوش برخورد و فهمیده ای بود و گاهی روی مصلحت در مورد موضوعی که نمی خواست بفهمد خود را به نفهمی می زد. در عین حال از شامه سیاسی خودمانی بی بهره نبود. معروف است هنگامی که وی متعاقب مدت چهار سال سمت سفارت ایران در واتیکان را داشت و مایل بود که یکسال دیگر به دوره مأموریتش اضافه شود از فرصت عبور شاه از رُم استفاده می کند و وقتی در فرودگاه شاه از حال وی می پرسد پاسخ می دهد که طی مدت چهار سال خدمت خود توانسته است پاپ را مسلمان نماید. یکسال دیگر لازم است تا او را به مذهب شیعہ اثنی عشری گرایش دهد! با این لطیفه مدت مأموریت ساعد برای یکسال دیگر تمدید می شود. ساعد در حرفه دیپلماسی همواره درایت و مهارت از خود نشان می داد و در دوران سفارت خود در مسکو مقارن سوم شهریور قبلاً دولت ایران را از قصد روسیه وانگلیس به اشغال ایران مسبوق نموده، ولی رضاشاه با پیشرفت آلمانها به طرف قفقاز به پیروزی آلمانها عقیده مند بود و ترتیب اثری به گزارشهایی از این قبیل نمی داد».^{۱۰}

اسلام دوستی خاقان چین

مؤلف خطای نامه در شرح خود از ممالک خطای از توجه خاقان چین به اسلام و حمایت او از مسلمانان یاد کرده است. در حکایتی از باب دوم کتاب، «در بیان دینهای مختلف ایشان (امرای خطای)»؛ می نویسد: «امرای خطای پیش خان خطای خط در آورده اند که چندین هزار خانه وار مسلمان مخلوط است در میان مردم [ما]، مثل علف بیگانه در میان گندم؛ [نمی] شود که اینها را پاک سازیم؛ و دیگر، اینها مال نمی دهند. خاقان چین سه جواب فرموده: یکی آنکه پدران ما درین کار هیچ تصرف نکرده اند، ما چگونه تصرف کنیم. و دوم آنکه ما را حکم بر ظاهر ایشان است، باطن ایشان را چه کار داریم. و سیم آنکه کاش مایان را هم نصیب شود همچنان مسلمان شویم. از بعضی حرکات خاقان چنین فهم می شود که مسلمان خفی است و از ترس زوال مملکت نتواند ظاهر کردن، زیرا که ملک او را به رسوم [و] قانون کافری ضبط کرده اند.»

«و پدر این پادشاه چین خوا، به نام این زمان کین طای خان، او و مسلمانان را بغایت دوست داشتی و هفت میرمسلمان از زمان سابق تا این زمان صاحب منصب بوده اند و می باشند و دیوانخانه های، آن میران مسلمان را بر سایر امرای خطای مقدم ساخته، و جماعتی از خادمان مسلمان مأمورند بدان که پیش او در همه ایام پنج وقت بانگ نماز بگویند، و جامه ها بطریق مسلمانان بیوشند و دستارها در سر ببندند و در نظر خاقان چین پنج وقت نماز را بر جماعت بگذارند و خاقان چین را این چنین نماز گزاردن بغایت خوش آید و دین مسلمانان را به خطائی «کنگ زین» گویند، یعنی دین پاکیزه خوانند و خطائیان را بلکه همه کفار مشرق را میل تمام است به اسلام...»^{۱۱}

مؤلف خطای نامه در همان محث می گوید که در بیرون شهر خانبا لیغ (پکن امروز) خاقان چین مسجدی ساخته است خاصه از برای عبادت خود، «و در آن مسجد صورت نیست و در دیوار قبله آن مسجد آیتهای کلام الله است... چون قصد طواف آن مسجد بکند چند روز پیش از آن روزه بگیرد و

روزه‌دار بر تخت روان بنشیند و چندین هزار لشکر پیاده... پیش خاقان چین می‌روند... و از خادمان مسلمان دو کس بودند که بر اسبان سوار پیش پیش تخت می‌رفتند از غایت عظمت و حرمت اسلام، و باقی امرا و وزرا همه پیاده».^{۱۲} باز، در باب سوم، «در بیان شهرها و حصارها و ترتیب آن». آورده است: «یک سبب آباد [و] معمور و محفوظ ماندن ملک چین آن خادمانند (یعنی حاکمان ولایات) که وکیل نفس خاقان چین اند که به جای فرزند اویند، و اکثر آن خادمان مسلمانند...».^{۱۳}

او باز در مبحثی دیگر «در بیان دوازده قسم ملک خطای» می‌گوید: «و قسم یازدهم ازدوازده قسم ملک چین، ختن است و در زمان سابق سرحد خطای بوده است، این زمان سرحد اسلام است و اسلام تا آنجا فتح شده است».^{۱۴}

سیدعلی اکبر خطایی مؤلف خطای نامه در باب پانزدهم از کتاب خود، «در بیان مردمانی که از اطراف وجوایب عالم آمده‌اند و می‌آیند»، در شرح و سبب اسلام آوردن خاقان چین می‌نویسد: «الله تعالی او را الان فی هذه الزمان ایمان عطا کرده [و] در دین [به] اسلام درآمده... و این پسر کین طای خان که این زمان مسلمان شده است حضرت سید انبیاء را در خواب دیده، دل او را بیرون آورده و شسته و برو ایمان تلقین کرده و او مسلمان شده و چون بیدار شده در دیوار حجره [دیده] که کلمه شهادت نوشته شده به خط سبز... و بسیاری از خواص و عوام اهل سرای به تبعیت او مسلمان شدند، و خط [نوشت یعنی کاغذ و] بیرون سرای فرستاد و امرا و عوام خلق را از واقعه خود خبر داد که چه می‌گویند؟ بعد از چندین هزار سال در ظلمات کفار مشرق بر دل من نور ایمان تافت و این سعادت در جد و آباء و نسل و اولاد فغفور چین نصیب من شد...»

«و چون خاقان چین به اسلام آمد آن خلق چین را به ضروری اسلام می‌باید آمدن، زیرا که همه آن خلق پادشاه پرستند. هرچه او بگوید قبول کنند، و چون آن نور از جانب مشرق قوت گیرد کفار مشرق در اسلام خواهند درآمد بلا نزاع، زیرا که ایشان را خصوصیت دینی نیست».^{۱۵}

مؤلف خطای نامه می‌افزاید که اگر سلطان روم هم بتواند کفار مغرب را به راه بیاورد و به اسلام رهنمون شود «نور مغربی را به نور مشرقی ببینند و ظلمات کفر از روی زمین برداشته شود».^{۱۶}

فهرست منابع

- ۱- ادوارد براون و محمدعلی تربیت، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه رضا صالح زاده، تهران، ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۱۱۴.
- ۲- محمد محیط طباطبائی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۲۰.
- ۳- همانجا، ص ۱۲۳.
- ۴- همانجا، ص ۱۰۷.
- ۵- احمد کسروی، تاریخ مشروطه، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۷۴.
- ۶- یحیی آریانپور، از صبا تا نیما، تهران، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۳۱۷.
- ۷- سیاحت شرق یا زندگینامه آفانجفی فوجانی به قلم خودش، تصحیح ر.ع. شاکری، تهران، ۱۳۶۲، صص ۲۳-۵۲۱.
- ۸- همانجا، صص ۲۹-۵۲۸.
- ۹- همانجا، ص ۵۶۱.
- ۱۰- جلال عبده، چهل سال در صحنه، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸۹۲.
- ۱۱- خطای نامه، شرح مشاهدات سیدعلی اکبر خطائی معاصر شاه اسماعیل صفوی در سرزمین چین، به کوشش ایرج افشار، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷، صص ۴۷-۴۸.
- ۱۲- همانجا، صص ۴۴-۴۲.
- ۱۳- همانجا، ص ۵۶.
- ۱۴- همانجا، ص ۱۱۴.
- ۱۵- همانجا، صص ۴۴-۱۴۳.
- ۱۶- همانجا، ص ۱۴۴.